



پروانه گفت: "من همانی کرمی هستم که آن روز مورد تمسخر کفشدوزک، مورچه و کرم قرار گرفته بودم و تو آن روز اولین درس زندگی‌ام را به من آموختی، آمده‌ام از تو تشکر کنم."

فردای آنروز به دستور زنبور دانا، تمام زنبورهای عسل بیشتر از همیشه کار کردند. غروب وقتی زنبوران وحشی مثل همیشه برای گرفتن عسلها آمدند. هیچکس به آنها عسل نداد. آنها عصبانی شدند و حمله کردند، ولی زنبورهای عسل مقاومت کردند. خیلی از آنها کشته شدند ولی هیچکدام از زنبورهای وحشی نتوانستند قطره‌ای عسل ببرند، چون کندو ویران شد و تمام عسلها از بین رفت.

فردای آن روز زنبوران عسل دوباره دست بکار شدند و کندو را از نو ساختند و به جمع کردن عسل پرداختند. ولی از آن روز به بعد زیر بار ستم زنبورهای وحشی نرفتند. کندوهایشان بارها و بارها ویران شد، چقدر از دوستانشان که مردند اما عاقبت پیروزی با آنها بود. بچه‌ها دلم می‌خواهد این داستان تا ابد در گوش شما بماند.

حرفهای آموزگار تمام شده بود، ولی همه زنبور کوچولوها احساس می‌کردند که خیلی شاد هستند، مخصوصاً "هاج"، که ناگهان صدایش شنید که نام او را می‌گوید. هاج به طرف صدا برگشت. یک پروانه زیبا هاج را صدا کرده بود.

هاج بر سرعتش افزود و نزدیک پروانه رفت. پروانه گفت: "هاج عزیز سلام." هاج جلوتر رفت و با تعجب پرسید: "سلام، ولی تو اسم مرا از کجا می‌دانی؟" پروانه گفت: "من همان کرمی هستم که آن روز مورد تمسخر کفشدوزک، مورچه و کرم قرار گرفته بودم و تو آن روز اولین درس زندگی‌ام را به من آموختی، آمده‌ام از تو تشکر کنم."

هاج با خوشحالی با پروانه دست داد و گفت:

چقدر زیبا شده‌ای! خدایمن که باور نمی‌کنم."

پروانه گفت: "ما وقتی به دنیا می‌آییم، به صورت کرم هستیم، بعد کمی که از رشدمان گذشت، به دور خود پیلای می‌سازیم. و بعد وقتی بصورت پروانه درآمدیم، پیلای را می‌شکافیم و به این دنیا با ظاهر جدیدی پا می‌گذاریم."

اشک شوق چشمان هاج را پر کرد، شوق و شور و تعجب از این دنیا با این شگفتی و راز و زیبایی.

پایان داستان اول



نشریات دادجو

۵۲۰۶۰۹

نام کتاب : هاج زنبور عسل

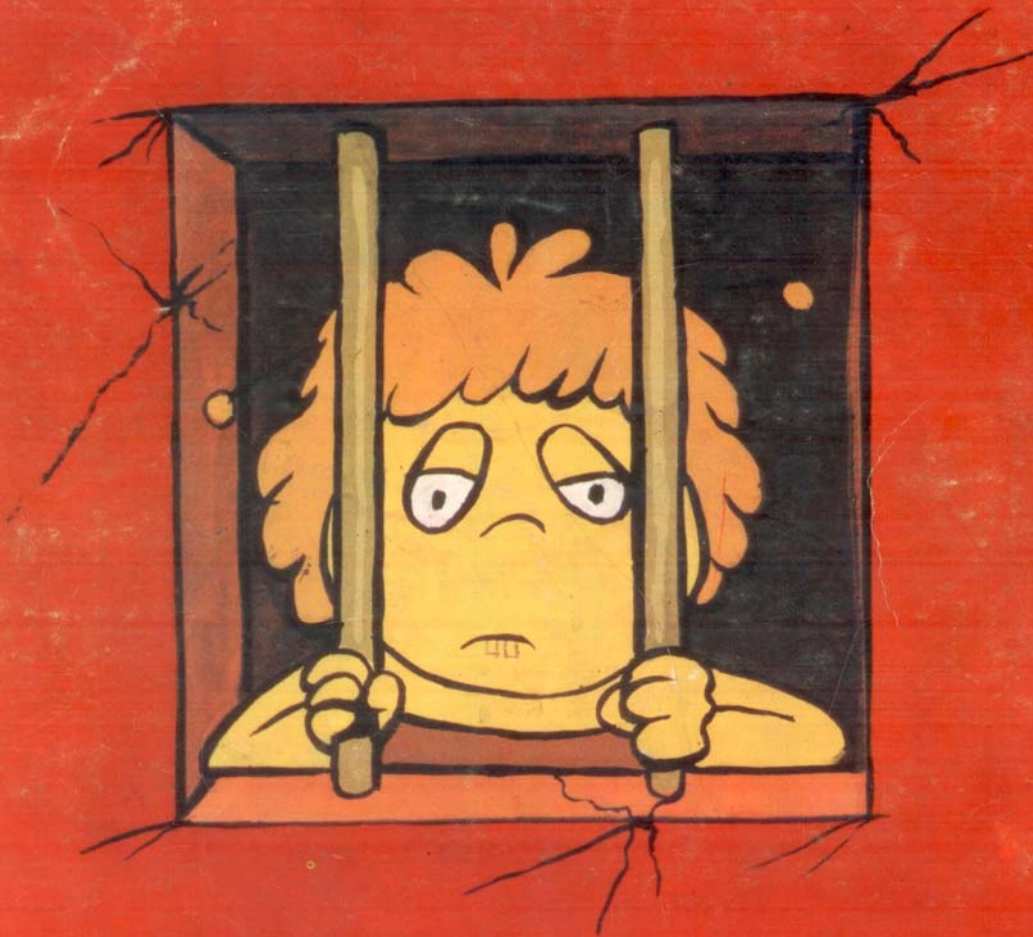
بازنویسی : بهروز انصافی - محمد سلامت

چاپ : خانه چاپ

لیتوگرافی : موقر

چاپ اول تیراژ : ده هزار

ناشر : انتشارات دادجو



۱۹۵ ریال

نشریات دادچو/کلیلا

فرز - جلالی

۵۲۰۶۰۹